



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: استعمال

تاریخ: ۹ مهر ۱۳۹۲

موضوع جزئی: مطلب دوم: حقیقت مجاز

مصادف با: ۲۵ ذی القعدة ۱۴۳۴

سال: پنجم

جلسه: ۱۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

عرض کردیم سکاکی با مشهور در مسئله مجاز مخالفت کرده و نظر مشهور را در مورد استعاره نپذیرفته اما در مورد سایر مجازات با مشهور موافقت کرده است، خلاصه سخن سکاکی این شد که استعاره یک حقیقت لغویه است، یعنی در موارد استعارات لفظ در غیر موضوع له خودش استعمال نشده بلکه در ما وضع له استعمال شده اما این موضوع له حقیقی نیست بلکه موضوع له بالتأویل است، یعنی به تأویل و تصرف عقل، ما این معنای مجازی را جزء موضوع له می دانیم لکن از راه ادعا، یعنی می گوئیم موضوع له یک فرد حقیقی دارد که همان فردی است که واضع لفظ را برای آن وضع کرده و یک فرد ادعایی دارد که آن را عقل ادعائاً به همان فرد حقیقی ملحق کرده، یعنی یک فرد ادعایی برای موضوع له درست شده، پس اگر مثلاً لفظ «اسد» در زیدی که رجل شجاع است استعمال می شود، این استعمال، استعمال لفظ در غیر موضوع له نیست بلکه استعمال لفظ در موضوع له است، دلیل ایشان هم این بود که اگر تفسیر مشهور را در باب مجاز بپذیریم در مواردی موجب غلط شدن استعمال است و اساساً با فلسفه مجاز که لطافت و ظرافت کلام است منافات دارد که تفصیل آن در جلسه گذشته بیان شد.

اشکالاتی به سکاکی وارد شده، دو اشکال را دیگران ذکر کرده اند و یک اشکال هم ممکن است به ذهن برسد که ما این سه اشکال را نقل و بررسی می کنیم. یک اشکال در مطول بیان شده، امام (ره) هم چند اشکال را مطرح کرده که ما یکی از آنها را ذکر و پاسخ می دهیم، یک اشکال دیگری هم ممکن است به ذهن بیاید که ما به همه آنها پاسخ می دهیم.

اشکال اول:

اشکال صاحب مطول این است که سکاکی ادعا کرده اگر ما نظر مشهور را بپذیریم در شعر:

قامت تظللنی و من عجب شمس تظللنی من الشمس

اگر شمس در معشوقه و جاریه استعمال شده باشد تعجب معنی نخواهد داشت؛ چون جاریه هم مثل هر چیز دیگری می تواند در مقابل شمس سایه ایجاد کند بلکه تعجب از این است که خورشیدی در مقابل خورشید ایجاد سایه کند. لذا نتیجه می گیریم شمس در جاریه که معنای غیر ما وضع له آن است استعمال نشده بلکه در شمس ادعایی استعمال شده است. در مطول اشکال شده که این تعجب به خاطر چیزی که سکاکی گفته نیست یعنی تعجب به خاطر این نیست که

جاریه مصداق ادعایی شمس است بلکه تعجب به خاطر این است که عمداً شباهت بین جاریه و خورشید به فراموشی سپرده شده و گویا خود خورشید شده است، پس ادعا و توسعه در معنای موضوع له نیست بلکه استعمال در غیر موضوع له است لکن چون شباهت بین معنای موضوع له و معنای غیر موضوع له زیاد است در این شباهت مبالغه شده و گویا خورشید به فراموشی سپرده شده است.^۱

پاسخ:

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست چون اگر قرار باشد شباهت هم نادیده گرفته شود و در حق جاریه مبالغه صورت گیرد این سخن با کلام سکاکی بیشتر سازگار است. اینکه گفته می‌شود کأن خود جاریه شمس است همان سخن سکاکی است که می‌گوید جاریه فرد ادعایی شمس است، آنچه سکاکی گفته برای مبالغه و تناسی تشبیه سازگارتر است که نظر صاحب مطول است، یعنی اگر گفته شود جاریه مصداق ادعایی شمس است مبالغه و تناسی تشبیه هم محقق می‌شود و الا تحقق پیدا نمی‌کند، پس مبالغه و تناسی تشبیه زمانی محقق می‌شود که ادعا شود جاریه مصداق از شمس است، خلاصه سخن صاحب مطول این است که می‌خواهد بگوید تعجبی که در شعر مورد نظر سکاکی اظهار شده به خاطر این نیست که جاریه فرد ادعایی شمس تلقی شده بلکه تعجب به خاطر مبالغه و تناسی تشبیه است اما ما در پاسخ عرض می‌کنیم تحقق مبالغه و تناسی تشبیه در صورتی است که جاریه فرد ادعایی شمس تلقی شود لذا این سخن با ادعای سکاکی سازگاری دارد نه اینکه اشکال بر سخن سکاکی باشد لذا این اشکال وارد نیست.

اشکال دوم:

ممکن است گفته شود چرا سکاکی در بین مجازات فقط استعاره را حقیقت لغوی دانست و چرا فرد ادعایی را فقط در مورد استعاره مطرح کرد و در مورد سایر مجازات این سخن را نگفت در صورتی که این سخن در مورد سایر مجازات هم قابل طرح است؛ چون در آنها هم وضع بالتأویل قابل طرح است، سکاکی گفت ما یک وضع بالتحقیق داریم که واضع یک لفظی را برای معنایی وضع می‌کند مثل اینکه لفظ «اسد» را برای معنای حیوان مفترس وضع می‌کند و یک وضع بالتأویل هم داریم که با تأویل و توجیه می‌توان گفت این هم وضع است به این صورت که وقتی می‌بینیم بین معنای حقیقی و مجازی علاقه‌ای وجود دارد می‌گوییم این معنی با اینکه معنای موضوع له نیست به خاطر آن علاقه‌ای که بین آن و معنای موضوع له وجود دارد جزء معنای موضوع له فرض می‌شود البته نه حقیقتاً بلکه ادعائاً.

خلاصه اینکه سکاکی این سخن را فقط در مورد استعاره مطرح کرد و گفت ادعا می‌کنیم این فرد از معنی هم که علاقه‌ای نسبت به معنای موضوع له دارد مثل آن فرد حقیقی، جزء معنای موضوع له است ولی ما عرض می‌کنیم این سخن را نسبت به همه علاقات می‌توانیم مطرح کنیم و مختص به باب استعاره نیست؛ مثلاً می‌توان این سخن را نسبت به علاقه سببیت و مسببیت هم مطرح کرد به این بیان که مثلاً لفظ «نار» برای آتش وضع شده و این وضع بالتحقیق است ولی سبب برای

۱. مطول، ص ۳۶۲.

حرارت است لذا ما می‌توانیم لفظ «نار» را در معنای حرارت استعمال کنیم به اعتبار اینکه بین «نار» و حرارت علاقه سببیت وجود دارد، مثلاً زمانی که هوا خیلی گرم باشد گفته می‌شود «آتش» است در حالی که آتشی وجود ندارد اما اینکه گفته می‌شود آتش است به خاطر این است که چون آتش سبب حرارت است و حرارت زیاد است لفظ سبب که آتش باشد مجازاً در مسبب که حرارت باشد استعمال می‌شود، پس چه اشکالی دارد همان حرفی که سکاکی در مورد استعاره که دارای علاقه مشابَهت است گفته اینجا هم که علاقه سببیت و مسببیت است گفته شود؟ سکاکی در مورد استعاره گفت رجل شجاع، مصداق ادعایی اسد است لذا استعمال «اسد» در رجل شجاع استعمال در موضوع‌له ادعایی است، عرض می‌کنیم همین سخن در مورد علاقه سببیت و مسببیت هم قابل طرح است یعنی «نار» دو مصداق دارد؛ یک مصداق حقیقی که «آتش» و یک مصداق ادعایی که «حرارت» است پس وجهی برای اختصاص کلام سکاکی به استعاره وجود ندارد و شامل سایر علاقات هم می‌شود. پس اشکال دوم این است که چرا سکاکی حقیقت لغویه را منحصر در استعاره دانست و سایر مجازات را از این دایره خارج کرد.

پاسخ:

درست است که عنوان وضع بالتأویل در مثالی مثل «نار» و حرارت هم صادق است و ما می‌توانیم وضع را تأویل ببریم و بگوییم لفظ «نار» که برای آتش وضع شده بالتأویل در حرارت هم قابل تطبیق است ولی یک نکته مهم اینجا وجود دارد که نمی‌گذارد کلام سکاکی از دایره استعاره فراتر رود و ناچار است مسئله را منحصر در استعاره بداند و آن نکته این است که منظور از وضع بالتأویل این است که به کمک و تصرف عقلی یک تغییری در دایره موضوع‌له داده شود، در وضع حقیقی که کار واضح است لفظ «اسد» برای حیوان مفترس و لفظ «نار» برای آتش قرار داده شده اما عقل ما در محدوده وضع دخل و تصرف می‌کند و رجل شجاع را هم جزء محدوده وضع و معنای موضوع‌له قرار می‌دهد و ملاکش برای این کار ادعاء است یعنی عقل ادعا می‌کند رجل شجاع هم فردی از افراد موضوع‌له اسد است لکن نه فرد حقیقی بلکه فرد ادعایی، عمده پاسخ ما این است که ادعا در کجا ممکن است و در کجا می‌توان یک فرد ادعایی برای موضوع‌له درست کرد؟ این ادعا در جایی ممکن است که بین معنای حقیقی و معنای ادعایی مشابَهت وجود داشته باشد و این فقط در استعاره ممکن است و غیر استعاره را شامل نمی‌شود. لذا نمی‌توان گفت حرارت مصداق ادعایی آتش است چون علاقه بین آتش و حرارت علاقه سببیت و مسببیت است نه مشابَهت در حالی که علاقه بین «اسد» و رجل شجاع علاقه مشابَهت است و سکاکی فرمود: «اسد» برای حیوان مفترس وضع شده و این معنی فرد حقیقی «اسد» است لکن عقل ما یک فرد ادعایی هم برای آن درست می‌کند و می‌گوید رجل شجاع هم یک فرد و مصداق ادعایی برای اسد است و این به خاطر علاقه مشابَهت بین رجل شجاع و حیوان مفترس است که چون این دو شبیه هم هستند می‌توانند مصداق برای یک ماهیت قرار بگیرند لکن یکی (حیوان مفترس) به عنوان مصداق حقیقی و دیگری (رجل شجاع) به عنوان مصداق ادعایی، اما در غیر

موارد علاقه مشابهت نمی‌توان فرد ادعایی برای موضوع‌له درست کرد لذا فقط این سخن در استعاره که دارای علاقه مشابهت است امکان دارد.

خلاصه اینکه آنچه سکاکی می‌گوید که عبارت از تصرف عقل در دایره وضع است به این نحو که عقل دایره موضوع‌له را توسعه داده و علاوه بر فرد حقیقی «اسد» که «حیوان مفترس» است یک فرد ادعایی هم برای آن فرض می‌کند که عبارت از «رجل شجاع» است فقط در صورتی امکان دارد که بین آن دو مصداق (حیوان مفترس و رجل شجاع) علاقه مشابهت وجود داشته باشد و این فقط در استعاره امکان دارد نه سایر مجازات. لذا ایشان این کلام را فقط در مورد استعاره مطرح کرد لذا معتقد است استعمال لفظ در استعاره، استعمال لفظ در موضوع‌له است لکن ادعائاً و این ادعا فقط در دایره علاقه مشابهت امکان دارد و مشکل این سخن آن است که سایر مجازات را شامل نمی‌شود.

اشکال سوم:

امام (ره) چند اشکال به کلام سکاکی ایراد کرده که یکی از آن اشکالات این است که کلام سکاکی در اعلام شخصیه قابل بیان نیست و شما در اعلام شخصیه نمی‌توانید فرد ادعایی درست کنید؛ مثلاً لفظ «حاتم» که برای پسر طائی وضع شده یک مصداق بیشتر ندارد در حالی که شما هر کسی را که اهل جود و سخاوت باشد می‌خواهید مصداق ادعایی برای حاتم قرار دهید یعنی بگویید حاتم دو مصداق دارد؛ یکی مصداق حقیقی آن که حاتم طائی باشد و دیگری مصداق ادعایی که انسان اهل جود و سخاوت است در حالی که این امکان ندارد چون «حاتم» علم شخصی است و حقیقتاً یک مصداق بیشتر ندارد لذا نمی‌توان برای آن مصداق ادعایی درست کرد، بله «اسد» یک طبیعت کلی است که می‌تواند مصادیق کثیری داشته باشد لذا می‌توان برای آن مصداق ادعایی درست کرد اما «حاتم» علم شخصی است و یک مصداق بیشتر ندارد و نمی‌توان برای آن مصداق ادعایی تصور کرد چون شخصی و جزئی ظرفیت این را ندارد که یک مصداق ادعایی برای آن درست شود. بله می‌توان به جای اینکه برای علم شخصی فرد ادعایی درست کنیم، ادعای عینیت کنیم و بگوییم این فرد عین مصداق حقیقی آن و کانه خود اوست.^۱

بحث جلسه آینده: امام (ره) در اشکال دیگری که به سکاکی وارد می‌کنند می‌گویند اساساً قول سکاکی با قول مشهور فرقی ندارد چون در هر دو استعمال لفظ در غیر ما وضع له صورت گرفته است ولی ما این اشکال را وارد نمی‌دانیم که اصل اشکال ایشان و پاسخ آن را انشاء الله در جلسه آینده ذکر خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۶۲؛ تنقیح الاصول، ج ۱، ص ۶۴؛ جواهر الاصول، ج ۱، ص ۱۷۵.